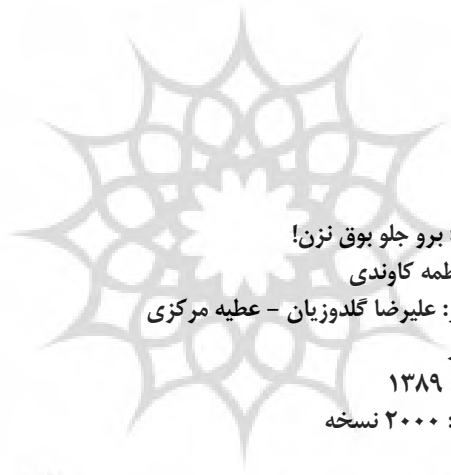


ما قرارهای عجیبی گذاشتیم

آنسیه موسویان



نام کتاب: برو جلو بوق زن!

شاعر: فاطمه کاوندی

تصویر گر: علیرضا گلدوزیان - عطیه مرکزی

ناشر: نظر

چاپ اول: ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

برای کودکان یا نوجوانان سروده شده است. نام سراینده‌ی کتاب نیز در عرصه‌ی شعر کودک و نوجوان، نام تازه‌ای است. از همه‌ی این‌ها که بگذریم به اسم کتاب می‌رسیم: «برو جلو بوق زن!» این اسم دو حدس و گمان را برای مخاطب به وجود می‌آورد. حدس اول: احتمالاً با یک کتاب شعرهای بازاری یا طنز مواجه هستیم یا، شعرهایی درباره‌ی قوانین راهنمایی رانندگی و یا...!

حدس دوم: عنوان کتاب هیچ ربطی به اشعار داخل آن ندارد و شاعر می‌خواهد از این طریق مخاطب را غافلگیر کند! حدس دوم به حقیقت نزدیک‌تر است چون هر چه تلاش کردم، بین شعرهای کتاب و نام آن هیچ ارتباطی نیافتم! یکی دیگر از دلایل شگفت‌زدگی مخاطب در مواجهه با این کتاب صفحه‌ی آخر آن است. در صفحه‌ی آخر کتاب می‌خوانیم:

«نشر نظر قبل یا بعد از خواندن کتاب «برو جلو بوق زن» خواندن کتاب‌های زیر را توصیه می‌کند: قصه‌ی دروازه بخت، احمد شاملو، تصویرگر: ابراهیم حقیقی - باران، احمد

در عرصه‌ی چاپ و انتشار کتاب‌های کودک و نوجوان، گاه با پدیده‌های شگفتی مواجه می‌شویم. گاهی از کلیشه‌ای و تکراری بودن کتاب‌ها شکوه داریم و گاه از پدیده‌ی کتاب‌های بازاری و تجاری می‌نالیم، اما در این اوضاع و احوال ناگهان کتابی توجه‌مان را به خود جلب می‌کند. کتابی که شاید قصد نوآوری و ابداع در این عرصه را داشته باشد و ما که سخت به دنبال نام‌های تازه، حال و هوای جدید و ابتکار و کلیشه‌شکنی در این عرصه هستیم در نگاه اول، خوشحال می‌شویم! اما...! مؤسسه‌ی فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر اخیراً کتابی منتشر کرده است که جزء شگفتی‌های حوزه کتاب کودک و نوجوان به‌شمار می‌آید! البته در هیچ کجای کتاب اشاره‌ی مستقیمی نشده که این کتاب برای چه طیفی از مخاطبان سروده شده. نه در شناسنامه و نه در صفحات کتاب گروه سنی مشخص نشده است. اما قطع کتاب، برخی از سروده‌های آن و نیز نام دو تصویرگر آشنای کودک و نوجوان (علی‌رضا گلدوزیان و عطیه مرکزی) که تصویرسازی آن را بر عهده داشته‌اند، این تصور را به وجود می‌آورد که احتمالاً کتاب

مشخص نیست. معلوم نیست که برای کودک سروده شده‌اند یا بزرگسال. در ادامه به هر یک از این شعرها نگاهی می‌اندازیم:

شعر اول «پاییز» نام دارد.
پاییز بود
و سرزمین آبی، آرام
ما ایستاده بودیم
در زادگاه دائمی‌مان
باد می‌آمد
باران هم
دختران شاد
جست‌وخیز کنان
سطل به دست
آمدند
هیاهو کردند
شعر خواندند
آب بردند
سرزمین آبی دوباره آرام بود
ما غمگین!



زبان و فضا و تصاویر این شعر مرا بی‌اختیار به یاد برخی از شعرهای احمدرضا احمدی انداخت. به عنوان مثال به این شعر احمدی توجه کنید:

دختران کولی
از میان گندم‌زار
با پرنده‌ها برخاستند
پرواز کردند
دندان‌های سفید
دامن‌هایی به رنگ ارغوان
در هوا
پُراده شدند
و به روی جاده‌ی خاک ریختند...

البته مخاطب شعر احمدی بزرگسال است و مخاطب شعر خانم کاوندی احتمالاً کودک یا نوجوان. گرچه به نظر می‌رسد این شعر از تخیل شاعرانه‌ی زیبایی بهره دارد، اما مخاطب پس از خواندن این شعر با سؤالات بی‌شماری مواجه خواهد شد. سؤالاتی که در فضای ابهام‌آمیز و پُررمز و راز شعر، پاسخی برای آن نخواهد یافت:

• سرزمین آبی کجاست؟
• دختران شاد چه کسانی هستند؟
• «ما» چه کسانی هستند؟ و «زادگاه دائمی» آن‌ها کجاست؟

• چرا پس از آمدن دختران شاد و جست‌وخیز آن‌ها و شعر خواند نشان، سرزمین آبی، آرام است و «ما» غمگین؟
آیا تمام این‌ها استعاره‌هایی دور از ذهن برای پاییز، برگ‌های رنگارنگ، درختان جنگل و... بوده است؟ اگر چنین

شاملو، تصویرگر: ابراهیم حقیقی - ماهی سیاه کوچولو، صمد بهرنگی، تصویرگر: فرشید مثقالی - آ اول الفباست، نویسنده و تصویرگر: نورالدین زرین کلک»

منظومه‌ی «بارون» احمد شاملو، که منظومه‌ای است با زبان کودکانه (و نه برای کودکان) در سال ۱۳۳۲ در اوج بحران‌های اجتماعی سروده شده است. هم‌چنین قصه دروازه بخت (۱۳۵۷) و ماهی سیاه کوچولو (۱۳۴۶) هر یک به دوره‌های خاصی از تحولات اجتماعی متعلق هستند. در این داستان‌ها قهرمان داستان طی سفری پُر مخاطره و شگفت‌انگیز با حوادث و اتفاق‌های گوناگونی دست و پنجه نرم می‌کند و در راه رسیدن به هدف خود، مشکلات بسیاری را به جان می‌خرد.

آ اول الفباست هم کتابی است برای کودکان و کسانی که می‌خواهند الفبای زبان فارسی را یاد بگیرند که در آن نویسنده با استفاده از تصویر و نقاشی، با جملاتی شعرگونه به آموزش الفبا می‌پردازد.

چرا حتماً باید قبل یا بعد از خواندن این کتاب، کتاب‌های فوق را بخوانیم؟! و چه ارتباطی میان شعرهای این کتاب، با قهرمانان این کتاب‌ها وجود دارد؟!

به سراغ شعرهای کتاب می‌رویم. در این کتاب ۱۳ شعر می‌خوانیم. شعرهای این کتاب را می‌توانیم به ۳ دسته تقسیم کنیم. دسته‌ی اول شعرهایی که از تخیل و جوهره‌ی شعری نسبتاً بالایی برخوردارند. دسته دوم شعرهایی که بهره‌ی چندانی از تخیل و جوهره‌ی شعری ندارند و به نثر شبیه هستند و دسته سوم شعرهایی که به لحاظ قوت شعری در حد متوسط قرار دارند اما تکلیف شاعر و مخاطب با آن‌ها



است این استعاره‌ها آن قدر دور از ذهن و دشوارند که کودک یا نوجوان قادر به کشف و درک آن‌ها نخواهد بود. و اگر چنین نیست...

بلافاصله بعد از این شعر خیال‌انگیز به شعر «صدا» می‌رسیم. شعری که هم به لحاظ زبان و شیوه‌ی روایت ساده و به دور از هر گونه پیچیدگی و ابهام است و هم مضمون آن بسیار ساده و پیش پا افتاده:

اول صدای گرومب بود

بعداً صدای جرینگ

آخر صدای مادر:

وای قوری گل سرخام شکست!

حالا

تو بی‌صدا

هم توی سطلی

میان تفاله‌ها

هم توی دفتر نقاشی‌ام

کنار فنجان‌ها.

چیزی در مورد این شعر نمی‌گوییم. خودتان آن را با شعر قبلی مقایسه کنید!

در شعر «سفر» با نگاه و برداشتی کودکانه از یک واقعیت مواجه هستیم که به شکلی شاعرانه بیان شده است. تصویر درختان کنار جاده و حرکت سریع آن‌ها هنگامی که قطار یا ماشین با سرعت از کنارشان عبور می‌کند و این تصور کودکانه که این درختان هستند که به سرعت می‌گذرند، برای بسیاری از ما آشنا و ملموس است. تصویری که شاعر آن را به یک اتفاق شاعرانه بدل کرده و جزء شعرهای خوب این مجموعه است.

همین که سوار قطار می‌شویم

همین که قطار راه می‌افتد

درختان جاده

تند و تند

دست تکان می‌دهند

و

با عجله می‌روند

به سمت ایستگاهی که

ما از آن راه افتاده‌ایم

و

وقتی برمی‌گردیم

وقتی قطار راه می‌افتد

درختان جاده

تند و تند

برمی‌گردند سر جاهای‌شان

هیچ معلوم نیست کجا بوده‌اند؟

هیچ معلوم نیست چه کار کرده‌اند؟

شعر «پدر» بر خلاف ظاهر ساده و زبان کودکانه‌اش،

از ذهنیتی بزرگسالانه حکایت دارد. این که آخر ماه علت خوشحالی همه، حتی صاحب‌خانه، این است که پدر با جیب پُر می‌آید، نمی‌تواند یک برداشت کودکانه باشد:

آخر هر ماه

خانه‌ی ما شاد است

ما همه خوشحالیم

مادر خوشحال است

خواهرم خوشحال است

خود من خوشحالم

صاحب‌خانه‌امان هم حتی، خوشحال است

پدرم با جیب پُر می‌آید!

البته می‌توان از یک نوجوان که فکر پخته‌تری دارد و مسائل بیش‌تری را می‌فهمد انتظار این درک و دریافت را داشت اما زبان شعر، کودکانه است و در نتیجه مناسب نوجوان نیست.

دو شعر «سکوت» و «جمعه» را باید جزء سروده‌هایی دانست که بهره‌ی چندانی از عناصر شعری ندارند:

سکوت، سکوت، سکوت

صدای پا

صدای گفت‌وگو

می ایستیم در میان
آن آدم‌ها
ایستگاه را می بینیم از پنجره
منتظر است همان‌جا
تا باز فردا
باز آدم‌ها

شعر «ایستگاه» می‌توانست شعر خوبی باشد، اگر زبان آن اندکی از نثرگونگی فاصله می‌گرفت و موجزتر بیان می‌باشد. شعر «دوست ماندن» یکی از شعرهای خوب این کتاب و جرقه‌ای درخشان است. شاعر با روایت دوستی و قول و قرار دو دختر نوجوان، به شکلی کاملاً هنرمندانه و غیر مستقیم به عشق‌های پاک و عواطف بی‌آلایش دوران نوجوانی می‌پردازد. رابطه‌ای زیبا و دوست داشتنی که برای بسیاری از نوجوانان قابل لمس و درک است. نقطه‌ای اوج و زیبایی شعر در پایان‌بندی غافل‌گیرانه‌ی آن است یک جمله‌ی ساده، اما قابل تأمل:

«ما قرارهای عجیب زیادی گذاشتیم

ما حتی قرار گذاشتیم

تا همیشه دوست بمانیم!»

«تا همیشه دوست ماندن» به ظاهر امر ساده‌ای است، اما

خوب که فکر کنی می‌بینی آن قدرها هم آسان نیست:

«ما دو دوست بودیم

که در جنگل

یکدیگر را پیدا کردیم

لابه‌لای درختان بلوط

و قرار گذاشتیم

کارهای عجیب بکنیم

و قول دادیم

هیچ نترسیم...

ما قرار گذاشتیم

راه‌های زیادی را بدویم

بی‌آن‌که از هم جلو بزنیم

ما قرار گذاشتیم

تا ته مرموز جنگل برویم

و تمشک بچینیم

بی‌آن‌که بترسیم

ما قرار گذاشتیم

توی آب سرد رودخانه بپریم

و شنا کنیم

ما قرارهای عجیب زیادی گذاشتیم

ما حتی قرار گذاشتیم

تا همیشه دوست بمانیم...»

ظاهراً به نظر می‌رسد شعرهای مجموعه‌ی «برو جلو بوق نزن» در قالب سپید سروده شده‌اند، اما دو شعر در مجموعه هست که نه به‌طور کامل می‌توان آن‌ها را سپید نامید، نه



عشق

امروز ما را
آورده‌اند پارک
هر کس، یک گوشه
سرگرم بازیست
من هم نفستم
زیر درختی
رویش دو تا قلب،
توی دل هم
آنجا نوشته:
روی یکی "میم"
روی یکی "نون"
زیرش هم این است:
"عشق منی تو"

باید ببرسم
از مادر امشب
معنای آن را
عشق منی تو!!

صدای آب

صدای خنده‌های کودکان شاد

صدای پا

سکوت، سکوت، سکوت

به راستی، حرف شاعر در این شعر چیست؟ چه اتفاق شاعرانه‌ای، چه حس یا عاطفه‌ای و چه فکری در این جملات وجود دارد؟ آیا بخش حذف‌شده‌ای در شعر هست که در ذهن شاعر بوده و کشف آن به عهده‌ی مخاطب گذشته شده است؟ نمی‌دانیم!

پاییز است

و غروب جمعه

سماور قل می‌کند

من غرغر

باران شرشر

حس مشترکی که در بین عناصر این شعر است، زیباییست. با در کنار هم گذاشتن این سطرها یا کلماتی ساده، دنیایی از احساس به مخاطب منتقل می‌شود.

در شعر «ایستگاه» ماجرای یک روز از زندگی در شهر شلوغ از زبان کودک روایت می‌شود. ایستگاه شلوغ مترو، قطار عرق‌ریزان، سوار شدن به قطار و ایستادن میان آدم‌ها و باز تکرار این ماجراها...

توی ایستگاه مترو نشسته‌ایم

من، مادرم

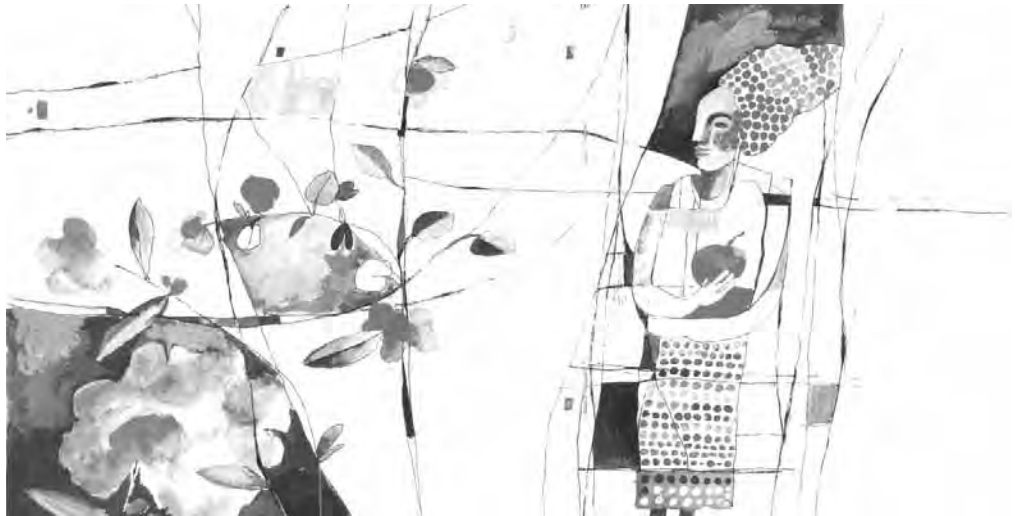
و آدم‌ها

قطار، عرق‌ریزان می‌رسد از راه

توی آن غلغله است

از آدم‌ها

سوار می‌شویم با عجله



نیمایی! به نظر می‌رسد شاعر، شناخت دقیق و کاملی از قالب‌ها نداشته است.

شعر «عشق» و «خورشید» به شعر نیمایی‌ای شباهت دارند که در برخی از ابیات دچار مشکل وزنی شده‌اند. بنابراین بهتر بود این دو شعر نیز بدون وزن و در قالب سپید سروده می‌شدند، چرا که رعایت وزن سبب شده است شاعر در تنگنا قرار بگیرد و دچار مشکلاتی در زبان شعر شود.

به عنوان مثال در شعر «خورشید» می‌خوانیم:

«سر ظهر است

و من

پرده‌ها را می‌کشم

تا نبیند خورشید

توی کاغذهایم

ماه را کشیده‌ام

و نگیر قهرش!»

گذشته از تغییر وزنی که از ابتدا تا انتهای شعر مشاهده می‌شود، در جمله‌ی آخر فعل «نگیرد قهرش» اشتباه است.

«قهر کردن» درست است، نه قهر گرفتن!

در شعر «عشق» هم برخی کلمات از وزن خارج هستند. ضمن این‌که زبان شعر کودکانه، ولی مضمون آن نوجوانانه است:

«امروز ما را

آورده‌اند پارک

هر کس یک گوشه

سرگرم بازی‌ست

من هم نشستم

زیر درختی

رویش دو تا قلب،

توی دل هم

آن‌جا نوشته:

روی یکی «میم»

روی یکی «نون»

زیرش هم این است:

«عشق منی تو»

باید بیرسم

از مادر امشب

معنای آن را

عشق منی تو!»

در کلمه‌ی آورده‌اند (د) خارج از وزن است. در کلمات هر کس و یک (س و ک) خارج از وزن‌اند.

در نهایت، شعر «سینما» هم از جمله شعرهایی است که به دلیل ایجاز بیش از حد، دچار ابهام است. من هر چه فکر کردم ارتباط میان اجزای این شعر را درنیافتم و گمان نمی‌کنم نوجوان ما، هر چه قدر شعرخوان حرفه‌ای و شعرشناس و اهل مطالعه باشند، بتوانند با این‌گونه سروده‌ها ارتباط برقرار کنند:

«ما همیشه تشنه‌ایم

توی تاریکی

یک نفر دست می‌برد

توی پاکت ذرت

یک نفر جیب می‌کشد

توی فیلم!»

به هر تقدیر کتاب «برو جلو بوق نزن» را از این جهت که یک حرکت تازه در عرصه‌ی شعر کودک و نوجوان است می‌توان به دیده‌ی مثبت نگریست، اما ای کاش ناشران این دقت نظر را داشته باشند و هنگامی که برای کودک یا نوجوان دست به تولید اثر می‌زنند، بحث کارشناسی اثر را بیش از پیش جدی بگیرند. برخی از شعرهای این مجموعه حاصل دریافت‌های بزرگسالانه‌ی شاعر است.

سرودن شعر برای کودک و نوجوان، به جز برخورداری از سر سوزن ذوقی، نیاز به تجربه، ممارست و تمرین و همچنین شناخت روحیات و علائق مخاطب دارد. به همین دلیل است که حتی بسیاری از شاعران برجسته و مطرح هم لزوماً نمی‌توانند در عرصه‌ی شعر کودک و نوجوان هم موفق باشند.